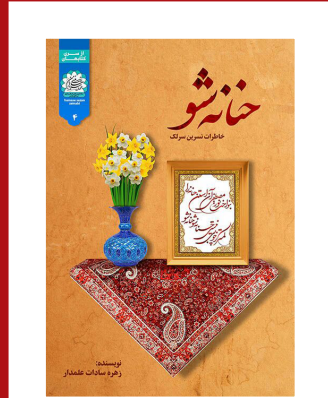


الله الرحمن الرحيم

الله الرحمن الرحيم



سرشناسه: علمدار، سیده زهره، ۱۳۴۷

عنوان و نام پدیدآور: حنانه شو: نویسنده: زهره سادات علمدار

مشخصات نشر: اراک: اندیشه مطهر، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۲۶۲ ص.: مصور؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.

فروست: سلسله کتاب‌های حماسه‌سازان زینبی (س).

وضعیت فهرست نویسی: فیا

شابک: ۹-۰۰-۶۵۰۲-۶۲۲-۹۷۸

یادداشت: کتاب حاضر با حمایت کنگره ملی نقش امام خمینی (ره) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان

مرکزی و مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان مرکزی منتشر شده است.

عنوان دیگر: روایت داستانی بانوی مقاومت، نسرين سرلك

موضوع: سرلك، نسرين، ۱۳۴۶

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction -- 20th century

موضوع: همسران شهیدان -- ایران -- خمین -- داستان

موضوع: *Martyrs' spouses -- Iran -- Khomeyn -- Fiction

شناسه افزوده: مجاوری، راضیه، ۱۳۶۴

شناسه افزوده: محمدی، زهرا، ۱۳۶۹

شناسه افزوده: میرزایی، راحله، ۱۳۷۱

شناسه افزوده: ستاد کنگره ملی نقش امام خمینی (ره) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

شناسه افزوده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (استان مرکزی). مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ل ۸-ح ۹/۴۹/۳۵۴/۹ PIR

رده بندی دیویی: فا ۶۲/۳۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۶۱۹۱۵

عنوان: حنا نه شو / مستند داستانی بانوی مقاومت، نسرين سرلك

نویسنده: زهره سادات علمدار

مدیر پژوهش و تدوین: راضیه مجاوری

کنترل ویرایش: راحله میرزایی

ویراستار: شاهرخ حکمت

مصاحبه‌گر: زهرا محمدی

طراحی جلد: محمد جعفری

صفحه‌آرایی: فرشاد نوروزی

نظارت کیفی و آماده‌سازی: علیرضا مرادی

کارشناس فنی: ابوالقاسم صفرزاده

نظارت بر چاپ: وحید صادقی

ناشر: انتشارات اندیشه مطهر

چاپخانه: چاپ هم‌کیشان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۵۰۲-۰۰-۹

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۸

قیمت: ۲۵,۰۰۰ تومان

با حمایت: کنگره ملی نقش امام خمینی ره در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه روح‌الله استان مرکزی

اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان مرکزی

مرکز بخش: اراک، میدان امام حسین (علیه‌السلام)، مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

سپاه روح‌الله استان مرکزی

تلفن: ۰۸۶ - ۳۲۲۶۶۰۸۳

نشانی سایت: www.shohud.ir

* تمامی حقوق این اثر متعلق به مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس سپاه روح‌الله

استان مرکزی می‌باشد.

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار.....
۱۱	اشاره.....
۱۷	سرخط.....
۱۹	دانه انار.....
۲۵	دستان ترک خورده پدر.....
۳۵	رنگ سبزی توننی.....
۵۱	رادبو عراق.....
۷۱	ملالی نیست جز دوری شما.....
۸۱	اولین ها.....
۹۳	توراهی.....
۹۹	یا حامد.....
۱۱۵	دعای مستجاب.....
۱۱۹	تنها دارایی.....
۱۲۵	عضو جدید.....
۱۳۱	حوریهی فضل الله.....
۱۳۹	یا حنان.....
۱۵۳	دشمن کتاب.....
۱۵۷	اون بالابالاها.....
۱۷۳	جای خالی.....
۱۸۹	یا ماجد.....
۲۰۷	حلیمه بانو.....
۲۱۷	همراه همیشه.....
۲۲۵	و اما بعد.....
۲۴۱	یادگاری.....

برگ سبزی تقدیم به پیشگاه

بزرگ بانوی عالم اسلام، حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)
الگوی صبر، عزت و اقتدار، حضرت زینب (سلام الله علیها)
عموم شیر زنان جهان تشیع به ویژه بانوان از جان گذشته و
فداکار ایران اسلامی که به فرموده رهبر معظم انقلاب در
تغییر مسیر تاریخ و کشور نقشی شایسته ایفا کرده اند.
رادزنانی که در این مسیر پر رمز و راز، تماشاچی نبودند؛
مردانه قدم در میدان عمل نهادند و در نقش معماران
ایران جدید ظاهر شدند.

پیشگفتار

به نام حضرت دوست

تاریخ پُرفراز و نشیبِ مَلّتِ بزرگ ایران، همواره با افتخار آفرینی و غیرتمندی قهرمانان این مرزوبوم آمیخته است. مادران این سرزمین، سال‌ها قصه‌های دلاورمردی قهرمانان پیشین، مانند میرزا کوچک خان جنگلی، ستارخان، باقرخان، امیرکبیر، رئیسعلی دلواری و ... را با افتخار برای فرزندان خویش نقل می‌کردند و آرزویشان این بود که روزی فرزندانِ چنین بزرگ، پرورش دهند. آن‌گاه که سایه‌ی ظلم و ستم حکومت ستم‌شاهی بر سر این مَلّت سنگینی می‌کرد، ناگاه خورشیدی از سرزمین آفتاب، تابیدن گرفت و پس از سال‌ها مبارزه، طومار حکومت سیاهی را درهم پیچید.

مردی که فخر این سرزمین و فخر شیعه بود و تا قیام قیامت هم خواهد ماند. مردی که دم مسیحایی اش همگان را زندگی بخشید و آنها را به میدان مبارزه با ظلم و ستم و استبداد فراخواند؛ تا اینکه بنای حکومت الهی را بنیان نهاد؛ حکومتی نوپا که چون خاری بود بر چشم استعمار، استبداد و سلطه. این شد که از هر سو مورد تهاجم کوردلان قرار گرفت و انتظار می‌رفت که با کینه‌توزی‌هایی چنین گسترده، این نظام نوپا ساقط گردد.

هزاران هزار جوان پرورش‌یافته‌ی مکتب عاشورا که دم مسیحایی امامشان، آنان را به جوش و خروش واداشته بود، به میدان مبارزه و جهاد شتافتند و هزاران رئیس‌علی دلواری و کوچک جنگلی دیگر تجلی یافت تا هیچ‌گاه مادران این سرزمین برای قصه‌هایشان قهرمان کم نیاورند. شاعران در وصفشان بسرایند، هنرمندان چهره‌هایشان را به تصویر بکشند، مورخان تاریخشان را باز بنگارند و آیندگان به داشتن این قهرمانان بر خود ببالند.

امروز که سالها از دفاع جانانه و دلاورانه‌ی این ملت می‌گذرد، بر ماست که این قسمت از دفتر تاریخ ایشان را هر چه بیشتر بشناسیم و بشناسانیم و نگذاریم یاد و خاطره‌ی رشادت‌ها، دلاوری‌ها، ایثارگری‌ها و... این قهرمانان به فراموشی سپرده شود. همان‌گونه که رهبر فرزانه انقلاب فرمودند: «امروز، فضیلت زنده نگه‌داشتن یاد شهدا، کمتر از شهادت نیست.»

در همین راستا، ستاد کنگره ملی نقش امام (رحمه الله علیه) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی کوشیده است تا روزنه‌ای بگشاید برای ورود به سیره و سبک زندگی ایثارگران و حماسه‌آفرینان تا نسل‌های آینده با تأمل

در آن، به افتخار آفرینان خویش ببالد. این اثر تجلی دهنده‌ی گوشه‌ای از فداکاری و رشادت‌های فرزندان «خطه‌ی آفتاب» است.

باری! بر خویش وظیفه می‌دانیم که ضمن ارج نهادن به تلاش همه‌ی فعالان این حوزه و آرزوی ارائه‌ی آثار بهتر در آینده، از شما خوانندگان گران‌قدر نیز سپاسگزاری کنیم و تقاضای همکاری و همفکری داشته باشیم.

با آرزوی عزّت، اقتدار و عظمت روزافزون ایران اسلامی.

دبیر کل کنگره ملی نقش امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)
 در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی
 سرتیپ دوم پاسدار - محسن کریمی

اشاره

انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) در سال ۱۳۵۷ سرآغاز حرکتی جهانی در تاریخ معاصر شد که ایجاد (تشکیل) تمدن نوین اسلامی (حکومت اسلامی) را چشم انداز خود قرار داده است. تمدنی که قطعاً بدون نقش آفرینی نیمی از جامعه؛ یعنی بانوان این سرزمین، محقق نخواهد شد.

وقتی در جامعه‌ای تعداد زیادی بانوی مؤمن، اهل علم و معرفت تربیت شود؛ چندان عجیب نخواهد بود که نقش آن‌ها در مبارزه با کفر و جهالت و دفاع از اسلام و نظام، بسیار پررنگ باشد و مورد تقدیر بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی خمینی کبیر (رحمه‌الله‌علیه) قرار گیرد. آن‌چنان که امام راحل (رحمه‌الله‌علیه) در پیامی به مناسبت میلاد باسعادت حضرت زهراى مرضیه (سلام الله علیها) در مورد بانوان فداکار و ایثارگر فرمودند: «چه افتخاری بالاتر از اینکه زنان بزرگوار ما در مقابل رژیم ستمکار سابق و پس از سرکوبی آن در مقابل ابرقدرت‌ها و وابستگان آنان در صف اول ایستادگی و مقاومت از خود نشان داده‌اند... مقاومت و فداکاری این زنان بزرگ در جنگ تحمیلی آنقدر اعجاب‌آمیز است که قلم و بیان از ذکر آن عاجز، بلکه شرمسار است.»^۱

قطعاً حضور علمی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بانوان مسلمان هیچ تعارضی با نقش همسری و مادری آن‌ها ندارد؛ زیرا بانوی مسلمان علاوه بر مسئولیت داشتن در نقش‌های خانوادگی، نسبت به امور اسلام و مسلمین هم مسئول است. چنانچه رهبر معظم انقلاب به این نکته اشاره کرده و نسبت به وظایف علمی، فرهنگی، سیاسی و... بانوان توجه داشته و فرموده‌اند: «امروز شما زنان، سنگربان ارزش‌های اسلامی در مقابل وضع جاهلی دنیای غرب هستید. شما هستید که دارید از این حصار مستحکم فرهنگ اسلامی محافظت می‌کنید. در علم، در فرهنگ، در سیاست و در همه چیز، زن باید پرورش اسلامی پیدا کند. در میدان‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همه جا برود و پیشتاز باشد.»^۲

۱- صحیفه امام، جلد ۱۶، ص ۱۹۴، مورخ ۲۵ فروردین ۱۳۶۱، ش ۲- «فرهنگ و عرصه فرهنگی» -اصول، مبانی، ضرورت‌ها و مسئولیت‌ها از رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی - موسسه فرهنگی، هنری قدر ولایت، چاپ اول ۱۳۸۸، ش. صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲ - پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۶۹، ش

ایشان همان‌گونه که نقش همسری و مادری را برای زن بی‌بدیل و بدون جایگزین می‌دانند، نقش اجتماعی و سیاسی او را بی‌بدیل و منحصر به خود زن می‌دانند و قائل به حضور مستقیم و فعال بانوان در همه عرصه‌ها می‌باشند. تاریخ درخشان هشت سال دفاع مقدس صحنه بی‌بدیلی از ایثارگری مردان و زنان مؤمن این سرزمین است و ثبت این قهرمانی‌ها لازم و ضروری است. در این میان توجه به نقش «بانوان ایثارگر» در انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، برای ارائه الگوی عینی و ملموس به نسل‌های امروز و فردا در عرصه جهاد با طاغوتیان و استکبار بسیار پر اهمیت است و لذا باید در ثبت و ضبط این نقش‌آفرینی‌های قهرمانانه اهتمام ویژه‌ای داشت. به این معنا که ابتدا با خاطره‌نگاری و سپس ثبت دقیق و تبیین آن را به زبانی روان و مطلوب برای مخاطب؛ با جاذبه‌های هنری دریافت آن را برای نسل جدید تسهیل نمود.

اما از آنجا که بانوان این سرزمین قرار است در راه تمدن‌سازی نوین اسلامی و جهاد با طاغوتیان و استکبار جهانی، الگویی برای همه بانوان جهان باشند، لازم است که اهتمام ویژه‌ای نسبت به ثبت و تدوین این بخش از تاریخ دفاع مقدس صورت پذیرد.

بر همین اساس مقام معظم رهبری در پیامی که در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۹۱ به کنگره هفت‌هزار زن شهید کشور فرستادند، ضمن اشاره به اسوه بودن حضرت خدیجه، حضرت زهرا، مرضیه و زینب کبری (علیهن‌السلام) فرمودند: «زن در تعریف غالباً شرقی، همچون عنصری در حاشیه و بی‌نقش در تاریخ‌سازی و در تعریف غالباً غربی، به مثابه موجودی که جنسیت او بر انسانیتش می‌چربد

و ابزاری جنسی برای مردان و در خدمت سرمایه‌داری جدید است، معرفی می‌شد. شیرزنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «زن نه شرقی، نه غربی» است. زن مسلمان ایرانی تاریخ جدیدی را پیش چشم زنان جهان گشود و ثابت کرد که می‌توان زن بود، عفیف بود، محجبه و شریف بود و در عین حال، در متن و مرکز بود. می‌توان سنگر خانواده را پاکیزه نگاه‌داشت و در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز سنگرسازی‌های جدید کرد و فتوحات بزرگ به ارمغان آورد. زنانی که اوج احساس و لطف و رحمت زنانه را با روح جهاد و شهادت و مقاومت درآمیختند و مردانه‌ترین میدان‌ها را با شجاعت و اخلاص و فداکاری خود فتح کردند.^۱ و این تعریف، دقیقاً همان نتیجه آثار حضور سیاسی و اجتماعی بانوان مسلمان ایران در پیشبرد اهداف جامعه آرمانی نظام جمهوری اسلامی ایران است.

کمیته بانوان کنگره ملی نقش امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی؛ بنا بر باور عمیقی که برای عمل به رسالت خود در راستای معرفی الگوی زن مسلمان مجاهد ایرانی و جهانی سازی آن دارد؛ تاریخ حضور، خاطرات و آثار بانوان ایثارگر استان مرکزی را با دقت و در قالب تاریخ شفاهی از ابتدای سال ۱۳۹۴ تا سال ۱۳۹۷ جمع‌آوری، ثبت و تدوین نموده و در مرحله بعد، این داده‌های تاریخی را با حفظ بُعد تاریخی حوادث، در قالب‌های مختلف و با زبانی ساده و روان به مرحله چاپ رسانده است. امید است این اثر در مسیر عمل به تکلیف، ادای دینی باشد به تمامی بانوان مجاهد استان مرکزی، که مردانه قدم در میدان عمل نهادند و با لبیک به دعوت امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)، نقشی شایسته ایفا کردند.

از خدای مَنان مسئلت داریم که تلاش هایمان را به عنایت خود برکت بخشد و این کوشش، مورد رضایت حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نایب بر حق ایشان امام خامنه ای (مدظله العالی) باشد. همچنین ادامه این نهضت جریان ساز، مشمول ادعیه نورانی حضرت ولی امر مسلمین قرار گیرد. از خوانندگان محترم درخواست می شود با ارائه نقطه نظرات و پیشنهادهای سازنده خود، ما را در راستای ارتقاء کیفیت آثار بعدی، یاری نمایند.

مسئول کمیته بانوان کنگره ملی نقش امام خمینی (رحمه الله علیه)

در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

راضیه مجاوری

سرخط

همیشه بهترین روزهای زندگیش، باران بارید. نزدیک به شش سال زندگیشان آنقدر زیبا بود که همه‌ی آمدن‌ها و ماندن‌ها به یادش مانده. زندگی با فضل‌الله برایش مثل یک خواب بود. خوابی کوتاه که پایانی تلخ داشت؛ تلخی دوری، دست‌تنگی، دل‌تنگی. پایان این زندگی، گرچه برای فضل‌الله شهادت رقم زد، اما برای او امید به شفاعت بود.

این قصه از آنجا شروع شد که آخرین روز شهریورماه ۵۹، جنگ روی سر مردم آوار شد و در آن روزها خواهرش آواره شد و به خمین برگشت و برادرش اولین شهید جنگ تحمیلی خمین گشت. نسرین در کش و قوس دهر، یاد گرفت اگر نمی‌تواند کار حسینی کند، پس باید زینب‌وار مبلغ پیام برادر باشد و چنین حسی او را به فضل‌الله گره زد.

بالاخره یکی از روزها، زیر بارش بارانِ آذرماه، قد و قامت کسی که در مقابل حضرت رب به خضوع شکسته بود دلش را به وجد آورد و عاشقش شد. به عقدش درآمد و پا به خانه‌اش گذاشت. یک سال بعد، از خداوند حامد را گرفت. تابستان ۶۶ زیر بارش باران، مادر حنا‌شور شد و ماجد را باردار بود که فضل‌الله در کوی شهادت مأوا گرفت و آسمانی شد. اینکه بعد از او چه کشید، بماند...

مدتی پیش از دفتر بنیاد حفظ و نشر ارزش‌های دفاع مقدس اراک تماس گرفتند و فایل مصاحبه را در اختیارم گذاشتند. قبل از آشنایی با خانم سرلک، قصه‌ی فضل‌الله به نظرم زیبا بود اما هرچه جلوتر رفتم در زوایای زندگی این مرد، یک شیرزن یافتم که اگر حماسه فضل‌الله رقم خورد، به دست توانای او بود «خانم نسرین سرلک».

بی‌تعارف می‌نویسم خانم سرلک دل‌داده‌ای است مشتاق که امروز و فردایش به دیروز فضل‌الله گره خورده است.

اینها همه‌ی حکایت او هست و نیست. چراکه ما فقط توانستیم این کلمات را برای بیان همسفر یک مرد آسمانی به یاری بطلیم؛ همین.

در انتها می‌نویسیم «همه‌ی اینها تقدیم به ره پویان قبیله‌ی عشق» «عزت زیاد»

پاییز ۱۳۹۷/سیده زهره علمدار

دانه انار

تاریخ دقیق به دنیا آمدنم را کسی به یاد نداشت؛ یعنی سوادی برای نوشتن نبود، الا آنچه در شناسنامه ثبت می‌شد. تولدها و مرگ‌ها، حتی زندگی مشترک، با تغییرات طبیعت هماهنگ می‌شد. تقویمی کاملاً درست و شیرین که بعد از بزرگ شدن هم برای زمان تولد، از حال و اوضاع درختان می‌پرسیدیم. به روایت شناسنامه، اول فروردین چهل و شش در شهر خمین به دنیا آمدم.

ولی به روایت مادرم^۱ «من هیچ وقت تو را عید به دنیا نیاوردم؛ سر تو انار می خوردم؛ نمی دونم پاییز بود یا زمستون!» فصل انارخوران به دنیا آمدم. آن زمان مثل حالا سردخانه و گل‌خانه نبود. میوه هر فصل را همان فصل می خوردند و از قضا رسمشان بود که شناسنامه را سر سال می گرفتند. ولی برای پسرها استثنا بود؛ یک سال دیرتر شناسنامه می گرفتند تا موقع مشمولی، بزرگتر و البته عاقل تر شده باشند.

پدرم خدامراد، آدم باخدایی بود اهل رعایت حلال و حرام. صبح که بسم‌الله می گفت و از خانه بیرون می رفت بار الاغش، سیمان و آهک می کرد و به صاحبش می رساند. بار مردم را که می رساند، نوبت به بار هیزم برای گرم کردن تون^۲ حمام عمومی می رسید. گون و خلور^۳ بیابان را می چید و راهی شهر می شد تا آب خزینیه‌ی حمام همیشه گرم بماند. منبع درآمدش بود. بیشتر مردهای محله‌ی علی‌آباد، دامداری یا کشاورزی می کردند. ما نه دامی داشتیم نه کشاورزی.

شغال‌خوان وارد خانه می شد؛ الاغ‌ها را داخل طویله می کرد و به آب و علوفه‌شان می رسید. اسباب کارش بودند و راه نان درآوردن خانواده. زبان‌بسته‌ها به یک آب‌وعلف راضی بودند و کمک خوبی برای آوردن رزق به خانه. فارغ از کارش که می شد، آستین‌ها را بالا می زد، سر حوض آب کوچک وسط حیاط وضو می گرفت و تا وارد شدن به اتاق ذکر می گفت و به نماز می ایستاد. صدای نماز پیرمرد خسته‌ی خانه‌ی ما در فضای خانه می پیچید و خس‌خس سینه‌اش نشان از دردی در سینه داشت. سرفه‌های

۱- خانم رقیه خاتون میرزایی

۲- آتش دان

۳- نوعی خار

خشک، علامت آمدن پدر و نوای خس خس سینه‌اش نشانه‌ی ماندن بود. مادر می‌گفت: «گرد و غبار سیمان و آهکی که با بیل توی خورجین می‌ریزد ریه‌هایش را از بین برده و با هر بار سرفه، خلط را از وسط سینه می‌کند و بالا می‌آورد.» گاهی احساس می‌کردم نفسش بالا نمی‌آید و به‌زور نفس می‌کشید. بعد هم همگی دور نون بندی^۱ آن روز و سفره امروزی می‌نشستیم؛ بابا اول از همه با بسم‌الله شروع می‌کرد و هر چه لطف و کرم خدا بر سفره بود با هم می‌خوردیم.

خانه‌مان برق نداشت. مادرم هر روز قبل از غروب، دوده‌های نشسته بر سینه‌ی شیشه‌های گردسوز یا همان لاله را پاک می‌کرد؛ وقتی چادر تاریکی روی آسمان پهن می‌شد آنها را روشن می‌کرد. شب که می‌شد ما چهار خواهر و برادر دور لاله حلقه می‌زدیم تا مشق‌هایمان را بنویسیم. پدر سواد اکابری داشت، ولی در قاموس او یاد دادن قرآن، حرف اول بود.

وقتی از درس فارغ می‌شدم کنار من که دختر بزرگ خانواده بودم می‌نشست و تکرار می‌کرد: «بگو الم نشرح لک صدرک». من اولین بار آیات سوره انشراح را از زبان پدرم شنیدم. پدر می‌گفت و من کلمه کلمه، همراهش تکرار می‌کردم اما تلفظ بعضی کلمات برایم سخت بود. پدر با تأمل و حوصله بارها تکرار می‌کرد تا من تمرین کنم و یاد بگیرم.

هر وقت این پیر زحمت‌کش را می‌دیدم، دستش به کاری بود. آهک پوست دستش را از بین برده و زخم، نشانه‌اش شده بود. گاهی خار میان دستش نشسته بود و مادر تلاش می‌کرد زیر کورسوی گردسوز، با تیزی سوزن سنجاق، خار را از دستش بیرون بکشد و دست‌های زمخت و پینه‌بسته‌اش

را با مالش وازلین نرم کند تا از لابه‌لای ترک دستانش خون راه نیفتد. مادرم همه‌جا، کمک‌حال بابا بود. روزهایش در حمام زنانه می‌گذشت و شب‌ها جاجیم و چادرشب می‌بافت و از این راه قوتی برای خوردن ما بچه‌ها دست و پا می‌کرد.

خروس‌خوان نشده از خواب برمی‌خاست، ما را برای نماز بیدار می‌کرد و می‌گفت: «بلند شید ننه، روزی را خدا اول صبح تقسیم می‌کنه.»^۱ بلند شدن از رختخواب گرم و نرم کار آسانی نبود ولی ما عادت کرده بودیم و خروس‌خوان از لای جُل و جا^۲ بلند می‌شدیم. کش و قوس دست و کمر، خواب را از چشم می‌پراند؛ وضو می‌گرفتیم و دو رکعت نماز هول هولکی می‌خواندیم تا دوباره بخوابیم اما خواب از سرمان پریده بود. از چاه آب می‌کشیدیم و سرتا سر حیاط و تا محدوده‌ی جلوی در حیاط و کوچه بن‌بست را جارو می‌کردیم. پس از آن نوبت به کارهای خانه از شستن و رُفتن و پختن می‌رسید. کارها که تمام می‌شد دم در می‌نشستیم و چادر کهنه‌ی مادرم را به دو طرف در گره می‌کردیم یا لای خشت دیوار می‌زدیم، خانه درست می‌شد؛ یک تکه تشک کهنه قدیمی، کف چادر پهن می‌کردیم و با دوستانم منیژه و زهرا، مشغول خاله‌بازی می‌شدیم؛ آب می‌آوردیم و با خاک، استکان و کاسه گلی درست می‌کردیم. ساعتی که می‌گذشت و گرسنه می‌شدیم، در ربّ و ترشی را باز می‌کردیم، روی نان می‌مالیدیم و سق^۳ می‌زدیم. ما بچه‌ها در حال و هوای کوچه رفتن و بازی بودیم؛ زمستان هم روی برف‌هایی که گاهی تا زانو می‌رسید راه می‌رفتیم و جای پایمان را به هم نشان می‌دادیم یا

۱- روایت است که ملائکه صبح زود روزی را تقسیم می‌کنند. مادرم سواد چندانی نداشت اما سینه‌اش پر از آیات و احادیثی بود که از منبر و مسجد به یادگار داشت...

۲- رختخواب

۳- خوردن

بین برف‌هایی که از روی پشت‌بام تلنبار شده بود، تونل می‌زدیم و ساعت‌ها گلوله برف بازی می‌کردیم.

اغلب مردم دستشان تنگ بود ولی دلشان بزرگ. هرکس به حمام می‌آمد برای مزد دست مادر، چیزی می‌آورد. آخر آن روزها مثل الآن، پول توی دست و بال مردم نبود. تخم‌مرغی، پنیری، دوغی، نانی، چیزی می‌آوردند تا یک‌بار حمام کنند. زن‌ها پاک‌ش^۱ را می‌شستند و به مادر می‌دادند تا در کنار دیوار حمام خشک کند و موقع درآمدن از حمام تمیز و مطهر بهشان بدهد. آن روزها بچه‌ها، نشان برکت خانه بودند. همیشه، یا یکی زاییده بود و شیر می‌داد یا بچه در راه داشت.

دور تا دور خزینه سنگ‌فرش بود و زن‌ها روی آن می‌نشستند تا چرک از تن بگیرند؛ صابون پیه به تن کشند و سرشان را با آن شست‌وشو کنند. با طاس آب بریزند و مابقی آنچه از چرک و کثیفی است از بدن بزایند و با آب گرم خزینه، تن را صفا دهند.

حمام خزینه‌ای علی‌آباد خمین، صبح زود که نیش آفتاب می‌زد تا دم غروب که خورشید در غلاف مغرب مخفی می‌شد، زنانه بود. مادرم اوستای حمام عمومی^۲ بود؛ همه دست‌تنگ و البته قانع بودند و بیشتر مخارج‌مان از این راه تأمین می‌شد. فرصتی اگر می‌یافت نان می‌پخت و یا زغال می‌شست. زندگی اکثر مردم در تنگ‌دستی می‌گذشت؛ اما بابا همیشه مواظب بود لقمه‌ی حرام سر سفره‌مان ننشیند. بیشترین دقت روی نذوراتی بود که شب جمعه می‌آوردند؛ اینکه مال هرکسی وارد خانه نشود یا روی سفره، جا خوش نکند. هر بار که گرسنگی بود و دست‌تنگی، می‌گفت: «لقمه اگر حرام شد دل را

۱- شلوار

۲- حمام خزینه

می‌کشد؛ آدم اگر گشته ماند، نمی‌میرد اما لقمه‌ی حرام، دل را می‌میراند.»
 نه تنها پدر که مردهای خمین خیلی موافق درس و مدرسه‌ی دختران نبودند.
 می‌گفت: «بیشتر از اینکه حسنی داشته باشه، مفسده داره.» مدرسه را در تغییر
 نگرش بچه‌ها و گرایش به اخلاق زشت حکومت پهلوی سهیم می‌دانست.
 با این حال ما را به مدرسه فرستاد و تمام سعیش را کرد تا بچه‌هایش باسواد
 شوند. دبستان‌ها^۱ ته کوچه علی‌آباد، اولین مدرسه‌ای بود که مرا با زمزمه‌ی
 درس و معلم آشنا کرد.

من بچه چهارم خانواده بودم؛ نرگس خواهر اولم بود که در ابتدای نوجوانی
 با یکی از همشهری‌ها ازدواج کرد و راهی آبادان شد. بعد از او برادرم
 محمدرضا بود که نه سال بعد از نرگس به دنیا آمد. محمدرضا را خداوند با
 دعا و نذر و نیاز به مادرم داده بود. برادر دیگرم علیرضا بود. برادر دیگری
 به نام احمدرضا داشتم که دو ماهه از بین رفت. بعد از او من، بعد از من،
 برادرم مجید و بعد از او خواهرم اعظم به دنیا آمد. اسم پدر پدرم، رضا بوده
 و چون برادرها با دعا و نذر و نیاز به مادرم داده شدند، اسم پدر بزرگی که
 ندیده بودیم، پسوند اسم برادرهایم شد.

۱- شیفت پسرانه مدرسه، دبستان عنصری نام داشت.

دستان ترک خورده پدر

مدرسه‌ی دو شیفته هما، دو تا کلاس اول داشت؛ یکی کلاس خانم رجایی و کلاس اول دیگری در شیفت بعد. خانم رجایی چهل سال را رد کرده بود. بانویی باشخصیت که برعکس برخی آموزگاران دیگر، مهم‌ترین دغدغه‌اش درس دادن به دانش آموزان و ساختن افکار آنان بود. تکلیف سر کلاس، نوشتن ده بار از روی درس بود که موقع خط زدن مشق‌ها به ترتیب از نفر اول نیمکت، اصول دین و اسامی ائمه را در قالب شعر و کلام موزون برایشان می‌خواند.